

در اولین سخنرانی که داشتیم، متوجه شدیم که تنها یک کلیسا وجود دارد .. این کلیسا همان بدن مسیح است. از آنجایی که مسیح فقط یک بدن دارد، کلیساهای زیادی نمی توانند وجود داشته باشند، بلکه فقط یک بدن مسیح و به همین شکل یک کلیسا وجود دارد. این یک کلیسا که بدن مسیح است برای چشم ما مشخص نیست. تنها خدا آن را می شناسد. با این وجود، خدا نمی خواهد ما را بی خبر رها کند که این کلیسا را کجا می توان در این دنیا یافت. کلیسا هر کجا است که در آن کلام خدا به درستی آموزش داده می شود و غسل تعمید و شام آخر به درستی اجرا می شود.

با این حال، کلیسا در شکل زمینی خود دارای فرقه های مختلف است. این شرایط کلیسا غم انگیز است. بنابراین ما هرگز نباید از دعا کردن برای وحدت کلیسا دست بکشیم. چون خدا نمی خواهد که بدن عیسی از هم جدا شود. یکی از دلایل اصلی جدایی کلیساهای اغلب به دلیل ارتباط ناخوشایندی است که اعضای کلیسا با دولت یا سیاست برقرار کرده اند.

ما همچنین می توانیم این را به وضوح در تاریخ کلیسای انجیلی ببینیم. وقتی در مورد کلیسای انجیلی صحبت می کنیم، باید روشن کنیم که واژه کلیسای انجیلی در واقع چیست. انجیلی با انجیل یعنی کتاب مقدس ارتباط دارد. بنابراین می توان گفت که کلیسای انجیلی می خواهد بر انجیل تکیه کند. متأسفانه، تحت تجلی زمینی کلیسای انجیلی، نه تنها انجیل را می توان یافت، بلکه تأثیرات دنیوی را نیز می توان یافت. برای درک این موضوع، باید از اصلاحات کلیسا شروع کنیم. از سخنرانی در مورد کلیسای کاتولیک رومی، مشخص شد که کلیسای کاتولیک رومی در قرون وسطی بسیار با دولت مرتبط بود. به عنوان مثال، در برخی زمان ها پاپ امپراتور کل امپراطوری روم نیز بود. در زمان مارتین لوتر نیز چنین بود. و من بارها گفته ام که مارتین لوتر در واقع نمی خواست کلیسای جدیدی تأسیس کند، بلکه می خواست کلیسای کاتولیک روم را اصلاح کند. اما انتقاد مارتین لوتر از کلیسا آنقدر جدی بود که پاپ نتوانست آن را قبول کند. به طور معمول افرادی مانند مارتین لوتر به سادگی اعدام می شدند. اما این اتفاق نیفتاد. چرا؟ دلیل آن این بود که یک شاهزاده "فردریک حکیم ساکسونی" می خواست از او محافظت کند. به زودی شاهدان دیگر در کنار مارتین لوتر ایستادند و شاگرد او شدند و نیز از او حمایت کردند. فقط از این طریق بود که درس لوتری توانست بر دولت بزرگ کلیسای کاتولیک روم غلبه کند. در غیر این صورت مارتین لوتر به سادگی کشته می شد. در همان زمان، افراد دیگری از مارتین لوتر الهام گرفتند، اما آنها می خواستند بسیار فراتر از مارتین لوتر بروند. این افراد یک انقلاب خشونت آمیز علیه پاپ به راه انداختند و می خواستند کلیسای کاتولیک رومی را کاملاً نابود کنند. این افراد ادعا می کردند که مستقیماً به روح خدا متکی بودند و اطلاعات کمی در مورد کتاب مقدس داشتند. مارتین لوتر مخالف این فرقه بود. او همچنین مخالف اصلاح طلبان زوینگلی و کالوین بود که درک کاملاً متفاوتی از شام خداوند داشتند. مارتین لوتر در ابتدا نمی خواست کلیسای جدیدی تأسیس کند. در این دوران، ایده های مارتین لوتر در مورد اصلاحات در همه جا گسترش یافت و مردم از آنها الهام گرفتند. انجیل برای اولین بار اعلام و درک شد و مردم شروع به درک کتاب مقدس کردند. همه چیز به خودی خود شتاب گرفت و بسیار روشن بود که جنبش لوتر در کلیسای کاتولیک روم قابل تحمل نخواهد بود. این موضوع از نظر سیاسی نیز بسیار انفجاری بود. از یک طرف تعدادی پادشاه بودند که از مارتین لوتر حمایت می کردند، از طرف دیگر پاپ با قدرت دولتی و در طرف سوم بسیاری از مردم که می خواستند علیه دولت و کلیسای کاتولیک روم قیام کنند، بودند. اما مشکلی بزرگ رو به روی مارتین لوتر بود. او از یک طرف نمی خواست علیه کلیسای روم قیام کند و می خواست از هرج و مرج و خونریزی جلوگیری کند. از سوی دیگر، او نمی خواست که کلیسای کاتولیک روم به سادگی ایده های او را خنثی کند. سوال لوتر این بود: چگونه این کلیسا در کلیسای کاتولیک رومی سازماندهی خواهد شد؟

سرانجام او به راه حلی رسید که عواقب جدی داشت. او شاهزادگانی را که کشیش نبودند و می خواستند از او حمایت کنند اسقف اضطراری اعلام کرد تا بتوانند کشیش را نصب کنند و کلیسا را رهبری کنند. بنابراین یک کلیسای دولتی از سر ناچاری ایجاد شد که در مقابل کلیسای دولتی دیگر، یعنی کلیسای کاتولیک رومی ایستاد. سازش بسیار معروفی در قرار صلح آگسبورگ ایجاد شده بود. که با زبان لاتین علام کرد که: "Cuius Regio eius religio" به این معنی بود که اگر شخصی در قلمروی یک پادشاه خاص زندگی می کرد، مجبور بود از دین او پیروی کند. بنابراین یا کاتولیک رومی یا لوتری. کالوین و زوینگلی ها از این صلح مستثنی شدند، زیرا نظرشان برای لوتریان و کلاسیک کاتولیک غیرقابل قبول بود. از آنجا که کالوینیست ها نه در کلیسای کاتولیک روم و نه در کلیسای لوتری پذیرفته شدند، آنها خود را لوتران می نامیدند، اما با دقت و ظرافت سعی می کردند نظر خود را در بین لوتریان گسترش دهند. مثلاً اینکه عشای ربانی فقط یک جشن نمادین بود و بنابراین ضروری نبود. این بعدها به یک مشکل بزرگ تبدیل شد. یعنی زمانی که شاهزادگان به کالوینیسم گرویدند. سپس وجود لوتریانی که در قلمرو پادشاه کالوینیست بودند دشوار شد. بنابراین، پل گرهارد، آهنگساز معروف، توسط شاهزاده کالوینیست از سمّش برکنار شد. در دوره ی بعد، دو جریان معنوی بر کل کلیسا بسیار تأثیرگذار بودند. دوران تقوا از یک سو و دوران عقل گرایی از سوی دیگر.

جانشین تقوا گرایی فقط بر رابطه مستقیم با خدا تأکید می کرد که می توانست بدون کتاب مقدس و مستقل از آن وجود داشته باشد. به نظر شما چرا این فرقه خطرناک است؟ دلیل آن این است که ما انسان ها اساساً توسط گناه گم شده ایم و نمی توانیم خدا را مستقل بدون کتاب مقدس کشف کنیم. به این دلیل خدا خودش را از طریق کلامش برای ما آشکار کرد. و اگر ما آن را قبول نکنیم کاملاً گم شویم. جریان فکری دیگر عقل گرایی است. می توان گفت که این جهت تقریباً مخالف تقوا گرایی بود. در حالی که تقوا مبتنی بر احساسات بود، عقل گرایی مبتنی بر عقل بود. آنها می خواستند همه چیز را از طریق ذهن خودشان قبول کنند یا رد کنند. بنابراین کتاب مقدس نیز برای آنها مهم نبود، فقط آنچه برای مردم قابل توضیح، معقول یا از نظر اخلاقی قابل قبول بود برای آنها مهم بود. قابل درک است که هم برای تقوای گرایان و هم برای عقل گرایان، کتاب مقدس نقش مهمی نداشت. بنابراین زمینه برای نابودی کلیسای آماده شد که در آن مردم احساس راحتی می کردند و فکر می کردند که در مسیر اخلاقی، معقول و خوبی هستند. بنابراین، مدرن ترین عقیده ایجاد شد، که بر این اصول استوار است: "نکته اصلی تنها این است که من یک فرد خوب و معقول هستم!" ربط کلیسا با دولت نیز سر انجام به بحرانی بزرگ منجر شد. پادشاه دستور داد که تنها دو کلیسا باید وجود داشته باشد. کلیسای رومی و کلیسای انجیلی. بسیاری از لوتریان این را نپذیرفتند. این به سرکوبشان منجر شد. حتی برخی را به زندان انداختند. جانشینان این جماعات بعداً در سال ۱۹۷۲ کلیسایی را تشکیل دادند که مستقل از دولت است. این کلیسای ما است. این کلیسا از آن زمان تاکنون مستقل از دولت باقی مانده است و خود را به عنوان یک کلیسای کاملاً لوتری می بیند. اوضاع در EKD متفاوت بود. البته هنوز کلیساهای لوتری در EKD تا به امروز وجود دارند. در هر صورت، مسیحیان در EKD وجود دارند - اما نمی توانیم انکار کنیم که نفوذ دولت بر این کلیساها بسیار قوی است. این راه را برای جنبش های سیاسی باز می کند. در دوران نازی ها، مردم رویای یک کلیسای ملی را می دیدند که فقط آلمانی بود. بنابراین می بینید که کلیسا کاملاً در معرض جریانات زمانه بوده است. در سال ۱۹۴۸، پس از جنگ، EKID تأسیس شد. پس از سال ۱۹۴۸، EKD به طور فزاینده ای خود را به عنوان کلیسای آزادی در همه جهات تعریف کرد و توانست خود را از کلیسای کاتولیک رومی که قدیمی و محافظه کار بود متمایز کند و خود را به عنوان کلیسایی برای هر چیز جدید تعریف کند. در نتیجه، ارتباط با کتاب مقدس به طور فزاینده ای از بین رفت، به طوری که امروزه بسیاری از افراد در EKD دیگر به باورهای اصلی مانند رستاخیز و مرگ بر صلیب عیسی پایبند نیستند.

همه اینها همچنین باعث شده است که اعضای عادی کلیسا دیگر کتاب مقدس را معیار ایمان خود نبینند، بلکه جامعه کلیسایی خود را بر اساس ترجیحات سیاسی انتخاب کنند. آنچه امروز بسیار اتفاق می افتد این است که نظرات سیاسی مستقیماً از کشیش تبلیغ می شود و مردم جماعتی را انتخاب می کنند که نماینده عقاید سیاسی آنها باشد.

ما در ابتدا گفتیم که فقط یک کلیسا می تواند وجود داشته باشد زیرا فقط یک بدن مسیح وجود دارد. عیسی به ما آموخت که کجا چنین کلیسایی را می یابیم: جایی که کلام او به درستی موعظه می شود و شام خداوند و تعمید به درستی رعایت می شود. اکنون می توان گفت که لوتری ها وقتی اصرار می کنند که بدن و خون واقعی مسیح را در عشاء خداوند دریافت کنیم، بحث برانگیز و سازش ناپذیرند. اما درک شام خداوند، مرکز ایمان ما را تأیید می کند. یعنی تجسم مسیح و ما بدن و خون واقعی او را در این دنیا و زمان دریافت می کنیم. از سوی دیگر کالوین اصولی داشت که بیشتر شبیه اسلام بود و معتقد بود که خدا نمی تواند وارد این جهان شود و اساساً همیشه از این جهان دور می ماند. پس این را رد می کرد که مسیح واقعاً از طریق شام خداوند به سوی ما می آید. برای ما اینکه مسیح تجسم شد و هنوز در شام آخر در ما تجسم می شود مرکز اصول مسیحیت است و به همین دلیل است که ما نمی توانیم بپذیریم که این تغییر خواهد کرد.